

برای پاسخ دادن به این پرسش که " در شرایط کنونی ایران و جهان " ارزیابی از " نامه سرگشاده به مردم آمریکا در مخالفت به حمله نظامی دولت آمریکا " از یکسو و " بیانیه ۵۶۵ نفر از فعالین سیاسی و دانشجویی ایران " از سوی دیگر چیست؟ ابتدا باید تحلیلی همه جانبه از شرایط کنونی ایران و جهان داشت. در این تحلیل از سوئی باید ماهیت امپریالیسم آمریکا و سیاست خارجی آن بعد از جنگ جهانی شکافته شود و از سوی دیگر ماهیت رژیم جمهوری اسلامی ایران باز شود. در واقع بدون داشتن تحلیلی دقیق از موانع تاریخی بر سر راه آزادی، دموکراسی، پیشرفت و عدالت اجتماعی در ایران این مانع امپریالیسم از خارج و بختک ولایت فقیه در داخل پاسخ دادن به پرسش های بالا پایه و مایه محکمی نخواهد داشت.

موضع گیری در مورد شرایط ایران از آنرو بسیار پیچیده تر و دشوارتر از کشورهای دیگر جهان – حتی کشورهای همسایه – است که مردم ایران ربع قرن پیش انقلاب بزرگی علیه سلطه امپریالیسم و نظام شاهنشاهی برای دستیابی به استقلال، آزادی و نظام جمهوری کردند اما به دلیل عقب ماندگی جامعه، شرایط ویژه ایران و دخالت مستقیم و غیر مستقیم آمریکا در این انقلاب نیرویی قرون وسطائی بر موج انقلابی مردم سوار شد که از آن هنگام تا کنون ضمن سرکوب مردم از موضع ارتجاعی و ریاکارانه شعار " ضد امپریالیستی " میدهد و در نتیجه ملت ما را در برابر سلطه مجدد امپریالیسم و منحرف کردن دوباره مبارزات آزادیخواهانه و دموکراتیک مردم ضربه پذیر کرده است.

نکته بسیار پر اهمیت دیگری که در این تحلیل باید مورد توجه قرار گیرد این است که دولت آمریکا اگر امروز نه تنها به ایران بلکه به بسیاری از کشورهای جهان به بهانه ی " مبارزه علیه تروریسم " جنگ و دندان نشان میدهد، نه به دلیل قدرت آن بلکه درست به عکس به دلیل ضعف ساختاری آن است. به این معنا که اگر در سالهای دهه ی ۱۹۵۰، ۱۹۶۰، ۱۹۷۰ این دولت میتوانست دولتهای منتخب مردم و دموکراتیک را در دهها کشور از طریق کودتاهای مخفی و نظامی ساقط کرده و بجای آنها دیکتاتورهای نظامی – فاشیستی بنشانند و بدین ترتیب بی آنکه " آب از آب تکان بخورد " در کشورهای متعدد آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین " تغییر رژیم " دهد، اکنون برای دست زدن به چنین جنایاتی با چالش جدی روبرو شده است، چرا که در درجه اول آگاهی سیاسی توده های مردم در سطح جهانی – بویژه در کشورهای " جهان سوم " – به شدت بالا رفته است و از سوی دیگر کوس رسوایی چنین عملیاتی در همه جا به صدا در آمده و مردم آمریکا را نیز نسبت به این فعالیت های غیر قانونی و ضد انسانی حساس کرده است. نتیجه آنکه دولت آمریکا اکنون با علم کردن " خطر تروریسم " ( بجای " خطر کمونیسم " در پنج دهه بعد از جنگ دوم جهانی ) کوشش دارد از طریق کاربرد عریان زور و با استفاده از قدرت نظامی بلامنازع خود این سیاست ها را پیاده کند.

دلایل سیاست کینه توزانه دولت آمریکا علیه ایران چیست؟ آیا دولت آمریکا که خود در چند سال اخیر قانون اساسی این کشور را عملاً لگد کوب کرده، ابتدائی ترین حقوق مدنی و آزادی های مردم آمریکا را از آنها گرفته و دست آورد های ۷۰ سال اخیر مبارزات کارگران و زحمتکشان این کشور را به باد داده و کشور را به سرعت پلیسی می کند، برآستی میتواند علمدار آزادی، دموکراسی و حقوق بشر برای دیگر کشورها شود، یا اینکه در پشت پیام های تهدید آمیز دونالد رامسفلد، دیک چینی و جورج بوش انگیزه های دیگری خوابیده است؟

سیاست آمریکا لااقل از دهه ۱۹۵۰ به اینسو نه تنها در مورد ایران بلکه در مورد تمام کشورهای خاورمیانه دشمنی رویارو با آزادی، دموکراسی و حق تعیین سرنوشت ملل منطقه به دست خودشان بوده است. در مقاله مبسوطی دیلیپ هیرو نویسنده و روزنامه نگار پاکستانی ساکن لندن در تاریخ ۱۷ مارس در TomDispatch.com زیر عنوان " بازی با ورق دموکراسی " به چاپ رسانده تاریخچه دخالت آمریکا در تک تک کشورهای خاورمیانه از اواسط جنگ دوم جهانی به این سو به تفصیل باز شده و نشان داده می شود چگونه این دولت با تظاهر به بلند کردن پرچم دموکراسی، در عمل میان گسترش دموکراسی از یک طرف و پیشبرد منافع انحصارات آمریکایی – که عملاً تضاد رویارو با پیشرفت دموکراسی و آزادی داشته است – از طرف دیگر، بدون استثنا گزینه دوم را انتخاب کرده است و از این رو لطامات کاری به امر دموکراسی، آزادی و حقوق بشر در خاورمیانه وارد کرده است.

اگر چنین است، انگیزه های کنونی آمریکا در این جنگ و دندان نشان دادن ها چیست؟

۱- اهداف ژئوپلیتیک ( جغرافیای سیاسی )

بقول سمیر امین :

« منطقه خاورمیانه ... چه از نظر استراتژی جغرافیایی و چه جغرافیای سیاسی برای امپریالیسم جایگاهی بسیار مهم و ویژه بخصوص از جهت پروژه آمریکا برای سلطه بر جهان دارد. خاورمیانه به سه دلیل دارای چنین موقعیتی است: ثروت نفتی آن، موقعیت جغرافیایی آن در قلب " دنیای قدیم " و بالاخره به این دلیل که نقطه ضعیف و ضربه پذیر نظام جهانی است. دسترسی به نفت با قیمتی نسبتاً ارزان برای اقتصاد قدرتهای سه گانه امپریالیستی جنبه حیاتی دارد و بهترین وسیله برای تضمین دسترسی مطمئن، کنترل سیاسی منطقه خواهد بود. اما این منطقه به همان اندازه از جهت جغرافیای سیاسی اهمیت دارد چرا که در مرکز دنیای قدیم قرار دارد ... تسلط آمریکا بر منطقه، اروپا را که برای تامین انرژی خود وابسته به خاورمیانه است به مقام باج گزار تقلیل خواهد داد، وقتی آمریکا بتواند روسیه را تسلیم کند، چین و هند نیز همیشه میتوانند مرعوب شوند. بنابراین کنترل خاورمیانه به آمریکا اجازه خواهد داد دکترین مونروئه را به " جهان قدیم " نیز گسترش دهد.» (مانتلی ریویو - نوامبر ۲۰۰۴)

برقراری پایگاه های متعدد در عربستان سعودی، بحرین، قطر، امارات متحده عربی، عمان، کویت، اسرائیل، اردن، ترکیه و شاخ آفریقا در پرتو چنین سیاستهایی باید دیده شود.

نکته ی پر اهمیت دیگری که در اینجا باید مورد تائید قرار گیرد این است که سیاست کینه توزانه کنونی دولت راست افراطی به هیچ رو پدیده ای تازه نیست بلکه در سرشت نظام حاکم بر آمریکا نهفته است. بقول نوآم چامسکی: چارچوب کلی سیاست خارجی آمریکا از جنگ دوم جهانی به این سو سلطه ی بلامنازع بر آن بخش از جهان بوده است که نظریه پردازان و طراحان سیاسی وزارت خارجه آمریکا و " شورای امور خارجه " آنرا "منطقه بزرگ" می نامیدند، منطقه ای که از نظر استراتژیک برای کنترل جهان ضروری بود. این منطقه استراتژیک حداقل شامل نیمکره غربی، مناطق تحت سلطه امپراتوری انگلیس و نیز شرق دور می شود. تحلیل ژئوپلیتیک موجود در پشت چنین طرحی این بود که منطقه فوق باید "باز" باشد - باز برای سرمایه گذاری، باز برای برگرداندن سود سرمایه ها به کشور " مادر "، به عبارت دیگر " باز" برای سلطه انحصارات آمریکایی. چرا؟ چون اگر اقتصاد آمریکا بخواهد بدون تغییری در سیاست داخلی آمریکا - از جهت توازن نیرو میان طبقات زحمتکش و صاحبان اصلی سهام انحصارات و توزیع ثروتها - به رشد خود ادامه دهد، باید این منطقه بزرگ زیر سلطه سیاسی و اقتصادی آمریکا باقی بماند. طبق دیدگاه طراحان سیاست خارجی آمریکا ( بویژه جورج کنان ) آنچه منافع آمریکا را در این " منطقه بزرگ " به خطر می اندازد عبارت از " دولتهای رادیکال و ملی گرا " است؛ دولتهایی که پاسخگوی خواسته های توده مردم از جهت برآوردن مبرم ترین نیازهای زندگی و بهبود سطح زندگی آنهاست. چرا؟ چون وجود چنین دولتهای ملی با فضای مناسب برای سرمایه گذاری خصوصی انحصارات آمریکایی و بازگرداندن سود کافی از این سرمایه گذاری ها به آمریکا و تضمین امنیت مواد خام و اولیه برای صنایع این کشور تضاد دارد.

نکته پر اهمیت دیگر این است که پس از فروپاشی شوروی، تسلط بر منطقه خاورمیانه برای آمریکا اهمیت ویژه ای پیدا کرده است. بقول سمیر امین:

« امروز یک دهه از زمانی میگذرد که واشنگتن طرح پیاده کردن پروژه مرموز " بازار مشترک خاورمیانه " را پیش کشیده است؛ طرحی که در آن برخی کشورهای خلیج فارس سرمایه تامین خواهند کرد در حالی که کشورهای عربی کار ارزان تامین می کنند. در این میان اسرائیل هم کنترل و برتری تکنولوژیک خود را حفظ خواهد کرد و هم نقش میانجی گر صاحب اختیار و منت گذار را بازی خواهد کرد. این طرح توسط کشورهای کناره جنوبی خلیج فارس و مصر پذیرفته شد اما با مخالفت سه کشور سوریه، عراق و ایران روبرو شد. بنابراین لازم بود که سه رژیم اخیر سرنگون شوند تا این طرح بتواند پیاده شود. تا حال دولت عراق سرنگون شده است.» (مانتلی ریویو - نوامبر ۲۰۰۴)

## ۲- دفاع از دلار بعنوان پول ذخیره ای جهان

ویلیام کلارک از تحلیل گران برجسته سیاست خارجی در مقاله پر اهمیت ۲۷ اکتبر ۲۰۰۴ خود مینویسد:

« اکنون آشکار است که حمله به عراق نه ارتباطی با وجود سلاح های کشتار جمعی صدام حسین داشت و نه به طریق اولی برای مبارزه علیه تروریسم بین المللی بود؛ بلکه هدف اصلی آن برقراری کنترل بر منابع انرژی عراق و حفظ دلار بعنوان تنها پول رایج برای خرید و فروش نفت بوده است.» [www.Globalresearch.ca](http://www.Globalresearch.ca)

شواهد انکارناپذیر از زبان و قلم اعضای کابینه جورج دبلیو بوش در سراسر سال ۲۰۰۴ آشکار ساخته که دولت بوش - چینی در سال ۲۰۰۱ با هدف برانداختن دولت عراق وارد کاخ سفید شدند. در واقع یکی از هدف های استراتژیک نو

محافظه کاران در تصمیم آنها برای روی کار آوردن دولت طرفدار امریکا در بغداد و برقراری پایگاههای نظامی متعدد در آن کشور، جلوگیری از حرکت کشورهای اوپک بطرف فروش نفت شان به یورو بجای دلار بود. بقول همین نویسنده:

«بی پرده باید گفت که عملیات " آزادسازی عراق " جنگی بود با هدف برقراری دولتی دست نشانده امریکا در عراق، برپایی پایگاه های نظامی متعدد در آن کشور پیش از آنکه تولید نفت جهان به نقطه اوج خود برسد و سپس تغییر جهت دولت عراق به فروش نفت به دلار ( بجای یورو) و نیز جلوگیری از حرکت اوپک بسوی پذیرفتن یورو بعنوان پول رایج بر خرید و فروش نفت. " ( ژانویه ۲۰۰۳ – [www.Ratical.org](http://www.Ratical.org) )

مقاله ۵ ژوئن ۲۰۰۳ فایننشیل تایمز این نظریه ویلیام کلارک را کاملاً به اثبات میرساند. در این مقاله می خوانیم:

«قیمت های پیشنهادی که قرار است در ۱۰ ژوئن ۲۰۰۳ ارائه شود، معامله را دوباره ( از یورو) به دلار بخواهد گرداند [چرا که عراق مدتی بود نفت خود را به یورو می فروخت]. به رغم پایین افتادن ارزش دلار در سالهای اخیر فروش نفت به دلار باقی خواهد ماند. صدام حسین از سال ۲۰۰۰ اصرار داشته است که نفت عراق به یورو فروخته شود. این گرچه عملی سیاسی بود ولی از نظر اقتصادی هم به نفع عراق تمام می شد چرا که در سالهای اخیر ارزش یورو در برابر دلار بالا رفته است»

از همان سال ۲۰۰۴ آشکار بود که جنگ دیگری بر سر همین مسئله در پیش خواهد بود و آن هم بازداشتن ایران از فروش نفت خود به یورو بجای دلار است. در مقاله ۲۷ سپتامبر ۲۰۰۴ نیوزویک می خوانیم:

« در پستوهای پنتاگون ژنرال ها و دریا دارهای ارتش امریکا مشغول بررسی حمله نظامی احتمالی به ایران و سوریه اند. بقول یکی از مقامات پنتاگون، اداره مربوط به طراحی و آمادگی برای چنین حمله ای از هر زمان دیگر فعال تر شده است. بعضی از مشاورین جورج دبلیو بوش این فعالیتها ا صرفاً کوششی برای بازبینی برنامه های عادی ( حمله به کشورهای دیگر) به دنبال جنگ علیه عراق میدانند. بعضی دیگر از مقامات عقیده دارند که این، نوعی تجدید فعالیت همراه با کارزار سخت سیاسی علیه آن دو کشور است که نو محافظه کاران براه انداخته اند. حتی راست های افراطی اذعان دارند که با وجود درگیری کنونی در عراق حمله نظامی به هر یک از دو کشور ( ایران و سوریه) غیر محتمل بنظر میرسد. از این رو از نظر اینان دست زدن به نوعی عملیات مخفی ( برای برانداختن این دولتها) ترجیح خواهد داشت»

امروزه یکی از موانع فنی بزرگ بر سر راه معامله نفت به یورو فقدان استاندارد جا افتاده بین المللی برای قیمت گذاری به پول جدید یا به عبارت دیگر نبود " بازار نفت " بر پایه یورو است. آنچه مقامات امریکایی را به وحشت انداخته این است که از بهار ۲۰۰۳ دولت ایران در این فکر بوده است که برای صادرات نفت خود به اروپا و شرق آسیا بجای دلار از یورو استفاده کند. در همین راستا در ژوئن ۲۰۰۴ اعلام گردید که دولت ایران تصمیم دارد بورس (بازار) نفت در تهران تاسیس کند، این بازار میتواند با بازار معاملات بین المللی نفت در لندن (IPE) و بازار معاملات تجاری نفت در نیویورک (NYMEX) رقابت کند. بازارهای اخیر هر دو متعلق به انحصارات امریکایی است. اگر بازار نفت تهران آغاز به کار کند و ایران نفت خود را به یورو بفروشد، میتوان پیش بینی کرد معیار بین المللی جدیدی – جز دلار- برای معاملات نفت بوجود خواهد آمد و با این کار موانع فنی که تاکنون بر سر راه فروش نفت به یورو وجود داشت از میان خواهد رفت. برخی از متخصصین بازار نفت به ایران و برخی دیگر از تولیدکنندگان اوپک اخطار کرده اند که معاملات نفتی غرب زیر کنترل انحصارات نفتی و مالی است و این شرکت ها از عدم ثبات قیمت نفت سودهای سرشاری می برند. ( روزنامه گاردین- ۱۶ ژوئن ۲۰۰۴)

مجموعه این عوامل نشان دهنده ی آن است که اگر از یک سو پس از فروپاشی شوروی، امریکا بر آن شده است که بر جهان تسلط بلامنازع پیدا کند، از سوی دیگر اما، آگاهی توده های مردم جهان و مقاومت آنها این تنها ابرقدرت را برای پیاده کردن اهدافش با چالش جدی روبرو کرده است. بقول دیوید ارسترونگ:

«فروپاشی شوروی از نظر تاریخی دو راه پیش پای هیئت حاکمه امریکا گذاشت، یا میتوانست از شادی و پایکوبی این لحظه تاریخی استفاده کند و به همکاری مشترک و ایجاد ساختارها و نهادهای جمعی و چند جانبه برای تغییر روابط جهان در راه مسالمت آمیز اقدام کند؛ راه دیگر البته عبارت از تحکیم قدرت خود، دنبال کردن استراتژی برتری بلامنازع بر جهان و دخالت یک جانبه بود. امریکا در این لحظه تاریخی راه دوم را برگزید» ( مجله هارپر- ماه اکتبر ۲۰۰۲)

بنظر میرسد که اقتصاد امریکا چنان وابسته به مجتمع نظامی – صنعتی شده است و در نتیجه گردانندگان انحصارات اسلحه سازی و شرکت های نفت چنان تسلط سیاسی در واشنگتن پیدا کرده اند و از سوی دیگر وابستگی اقتصاد کشور به بودجه

تصاعدی نظامی چنان گره خورده است که این کشور چاره ای جز برگزیدن راه دوم - تجاوز نظامی، سیاسی و امنیتی- و در پیش گرفتن سیاستی جنگ افروزانه و کینه توزانه نسبت به دیگر کشورها نداشته است.

پس جنگ و دندان نشان دادن های آمریکا به ایران نه بخاطر دلسوزی برای گسترش آزادی و دموکراسی و نه به این دلیل است که تکنولوژی هسته ای ایران تهدیدی برای آمریکا یا اسرائیل است. مسئله آمریکا در درجه اول عبارت از سلطه ی بلامنزاع بر منابع انرژی، مواد خام، بازارها و منبع عظیم کار ارزان دیگر کشورها و پیاده کردن Pax Americana است.

آنچه کشورهای خاورمیانه از جمله ایران را در برابر امپریالیسم ضربه پذیر کرده است تسلط حکومت های ارتجاعی و قرون وسطائی بر مردم این منطقه است. نکته اینجاست که اکثر این حکومتها از چندین دهه پیش زیر سیطره خانواده های قبیله ای و عشیره ای از نوع خانواده قابوس، آل نهیان، آل صباح، آل سعود و غیره بوده اند که روزی جیره خوار دولت انگلیس و تحت الحمایه آن کشور بودند و امروز باج گزار و سرسپرده دولت آمریکا هستند. وضع استثنایی رژیم ایران در این است که این حکومت با سوار شدن روی امواج انقلابی عظیم و ضد امپریالیستی بقدرت رسید و از آنجا که از موضع ارتجاعی با امپریالیسم تضادهایی دارد، حاضر به پذیرش سرسپردگی کامل آمریکا نیست. این واقعیت مسئله مبارزه مردم ما برای آزادی، دموکراسی، پیشرفت و عدالت اجتماعی را دچار پیچیدگی کرده و پس از شکست جنبش دوم خرداد بخش وسیعی از جامعه ایران را دچار سردرگمی و در نتیجه در برابر امپریالیسم و نوکران پرشمار و ریز و درشت آن در داخل و خارج ضربه پذیر کرده است. این شرایط بدلیل ضعف و پراکندگی نیروهای ترقی خواه بیش از پیش پیچیده تر شده است.

بطور خلاصه مردم ایران در حال حاضر مشغول دست و پنجه نرم کردن با دو مانع تاریخی یا دو دشمن هستند، یکی دشمن خارجی که با تمام قوا کوشش دارد دوباره اراده اش را بر ملت ما تحمیل کند، دیگری بختک استبداد داخلی که با سرکوب مردم آنها را در برابر این دشمن خارجی ضربه پذیر می کند.

پرسش سرنوشت ساز که اکنون پیش پای مردم ایران، بویژه کارگران و زحمتکشان و نیروهای سیاسی ترقی خواه قرار دارد این است که آیا برای نجات از دست استبداد حاکم باید روی پای خود بایستد و با تکیه بر قدرت خود و استفاده از دست آوردهای بزرگ مبارزات ۱۵ سال اخیر، با توانی مضاعف مبارزه را ادامه دهد و سرنوشت کشور را به دست خود گیرد، یا منتظر "اسکندری دیگر" نشسته و با بر باد دادن همه آن دستاوردها مهار کار به دست سرسپردگان و مزدوران خارج و داخل امپریالیسم سپارد. مردم ما باید این پرسش حیاتی را برای خود مطرح کنند که اگر دولت آمریکا در سالهای اخیر با خودخواهی کم نظیری تمام قراردادهای دو جانبه و چند جانبه بین المللی برای کنترل گسترش سلاح های اتمی، بیولوژیک و شیمیایی، برای حفظ محیط زیست، برای برپائی دادگاه جنائی بین المللی و غیره را زیر پا گذاشته و در داخل آمریکا به بهانه " مبارزه با تروریسم " ابتدائی ترین حقوق مردم این کشور را لگدمال کرده است آیا قادر به دادن آزادی و دموکراسی به مردم ایران است؟

با توجه به واقعیات بالا است که میتوان فراخوان ها و بیانیه ها و نامه های موجود را ارزیابی کرد. " نامه سرگشاده به مردم آمریکا " به نظر من جزو اولین نامه ها از نوع خود است، به این معنا که بجای توسل جستن به دولت آمریکا، از مردم آمریکا استمداد می طلبد. جنبه ترقی خواه این نامه نه تنها در مخالفت صریح با تجاوزات و تهدیدات دولت آمریکا علیه ملت ماست بلکه میان رژیم حاکم بر آمریکا و توده های مردم آن - که اکثریت بزرگ آنها مخالف این تجاوزات اند - تفاوت می گذارد و از این رو به جهانیان و بویژه ملت ایران نشان میدهد که در آمریکا شکاف عمیقی میان منافع هیئت حاکمه و اکثریت بزرگ مردم این کشور وجود دارد.

"بیانیه تحلیلی ۵۶۵ نفر از فعالان سیاسی " اما، بنظر من دچار سستی ها و نقاط ضعف فاحشی است که در زیر کوشش خواهم کرد به برخی از آنها اشاره کنم. در همان پاراگراف اول " بیانیه " می خوانیم:

" امروز در اثر سیاست های تنش آفرین حکومت ایران، با جهانیان، منافع ما ایرانیان در عرصه بین المللی از هر سو مورد خدشه قرار گرفته است "

در پاراگراف دوم به این منافع پرداخته می شود:

" سد ساختن صدور نفت آسیای مرکزی و حوزه دریای مازندران از راه ایران، مانع تراشی در احداث خط صدور گاز ایران به هندوستان از مسیر پاکستان ... عدم پذیرش در خواستهای بحق ایران در مراجع بین المللی از جمله عضویت در سازمان تجارت جهانی و دبیر کلی اوپک ... "

اگر نویسندگان بیانیه خارجی ایران در سالهای اول انقلاب و در زمان حیات خمینی را تنش آفرین می خواندند بی تردید هم میتوانست مورد قبول مردم ایران باشد و هم اکثر جهانیان - صدور انقلاب به کشورهای همسایه با هدف تسخیر نجف و کربلا و قدس و برقراری حکومت اسلامی در تمام منطقه، تحریکات سیاسی، نظامی و تروریستی در کشورهای همسایه، اشغال سفارت امریکا و گروگان گیری کارکنان آن سفارتخانه به مدت ۴۴۴ روز و سر دادن شعارهای دروغین، ریاکارانه و بی وقفه " مرگ بر امریکا " و غیره. آن سیاست ها تناقض ۱۸۰ درجه ای با منافع ملی ما داشت و دقیقاً به نفع امپریالیسم و صهیونیسم در منطقه بود.

اما امروز بر کسی پوشیده نیست که دولت ایران تنها با دو کشور روابط حسنه ندارد یکی امریکا و دیگری اسرائیل. رژیم ایران در سالهای اخیر نه تنها از ایجاد " تنش " با دولت امریکا خودداری کرده بلکه با کمک به ارتش امریکا در اشغال افغانستان و عراق و شرکت بسیار فعال در انتخابات رسوای اخیر عراق بزرگترین خدمات ممکن را به دولت امریکا کرده است. نویسندگان بیانیه معلوم نیست از دولت ایران انتظار دادن چه امتیاز دیگری به دولت امریکا را دارند. این نویسندگان با لحنی غیر صادقانه صحبت از " جهانیان " می کنند در حالیکه تمام شواهد نشان میدهد منظور آنها از " جهانیان " چیزی جز دولت امریکا نیست. اگر نویسندگان بیانیه انتظار دادن امتیاز بیشتری به دولت امریکا دارند باید آنرا معلوم کنند تا آنگاه شاید امریکا اجازه دهد لوله گاز و نفت دریای مازندران از راه ایران بگذرد و اجازه دهد ایران به سازمان تجارت جهانی بپیوندد. نویسندگان بیانیه لابد میدانند که یکی از دلایل اصلی حمله امریکا به افغانستان و " تغییر رژیم " در آنجا " آماده کردن فضا " برای عبور لوله گاز و نفت ترکمنستان به دریای هند بود. در آن صورت باید معلوم شود که میزان امتیازات دولت ایران به امریکا چه باید باشد تا اجازه عبور این لوله ها از ایران داده شود. آیا نویسندگان چنین بیانیه ای برآستی خود را " ملی " میدانند؟

کسانی که در ذکر طبقات و اقشار " همیشه سخت کوش ایران " کارگران را پس از فرهنگیان، دانشگاهیان، پزشکان، پرستاران، فعالان بخش خصوصی (بخوان سرمایه داران)، بازاریان و دامداران قرار میدهند باید دست تمکا بسوی "جهانیان" (بخوان امریکا) دراز کنند و ملتسمانه از این دولت بخواهند اجازه دهد لوله گاز و نفت از ایران بگذردو ایران به سازمان تجارت جهانی بپیوندد.

نویسندگان بیانیه کوچکترین اشاره ای به تهدیدات سیاسی و نظامی هر روزه امریکا علیه کشور ما و تجاوز آشکار به حق تعیین سرنوشت مردم ما - از جمله کمک های بی دریغ دولت امریکا به وطن فروشان و خائنین خارج نشین با قصد دخالت فعال از نوع ۲۸ مرداد در ایران و کوشش پیگیر در محروم کردن ملت ایران از دسترسی به تکنولوژی هسته ای نمی کنند و در نتیجه کوچکترین توجهی به حقوق حقه ملی ما و حق حاکمیت مردم بر سرنوشت کشور از خودشان نشان نمی دهند.

بیانیه نه تنها تجاوز دائم و تهدیدات جنایتکارانه دولت امریکا علیه کشور ما را نادیده می گیرد و در برابر دشمن خارجی را تسلیم و رضا در پیش میگیرد و رژیم را به دادن امتیازات بیشتر به آن دولت تشویق می کند بلکه در برابر رژیم حاکم نیز بطور تصورناپذیری کوتاه می آید. بیانیه با این لحن زننده و غیر مردمی خود را در برابر رژیم خلع سلاح می کند: " امضاکنندگان این بیانیه نه در سرخیال ایجاد ناامنی و آشوب دارند و نه در کف سلاحی برای براندازی " و به این تسلیم شدن هم اکتفا نکرده و مردمی را که تسلیم سرکوبهای رژیم نشوند این طور تهدید می کند: " ما را آنقدر کیاست و عقل هست که تشخیص دهیم در شرایط امروزی کشور و منطقه هرگونه ناامنی و آشوب به زیان ملت تمام می شود."

نویسندگان بیانیه در واقع مردم را به انفعال، ناامیدی و عدم اتکا به نیروی خود دعوت می کنند چرا که از نظر آنان هرگونه مقاومت در برابر سرکوبهای رژیم " ایجاد ناامنی و آشوب " خواهد بود که به " زیان ملت تمام می شود."

پس از بیان این جملات، به " رادیکال " ترین بخش بیانیه میرسیم: " ما امضاکنندگان، فرصت و راهکار حتمی و نهائی را گردن نهادن به رای و اراده ملی دانسته و خواستار آنیم که ساختار قدرت حکومت، اداره امور کشور و روابط بین المللی آن بدون سوءاستفاده غیرمردمی از قانون اساسی، مانند همه کشورهای پیشرفته جهان برپایه اعلامیه حقوق بشر... طراحی شود."

گشودن معمای اینکه منظور از " سوءاستفاده غیر مردمی از قانون اساسی " چیست با نویسندگان بیانیه است. اما آنچه در مجموع میتوان از آن درک کرد این است که ایشان از کسانی که به رای بیش از ۲۰ میلیون واجدین شرایط رای دادن کوچکترین وقعی نگذاشته انتظار دارند با چنین تهدید آبیکی دست از اعمال خود برداشته و در چارچوب همین قانون اساسی "ساختار قدرت حکومت" را برپایه اعلامیه حقوق بشر "طراحی" کنند.

آنچه از مجموعه این جملات آبیکی، آغشته به ترس و لرز و چند پهلوی می توان فهمید این است که یا قدرت حاکمه با نصیحت بر سر عقل آمده نویسندگان بیانیه را در ساختار حکومت راه خواهد داد، یا باید منظر حملات سیاسی و نظامی "جهانیان" یعنی آمریکا باشد. پیام بیانیه این است که اگر چنین تجاوزی صورت گرفت و ما هم تسلیم شدیم آن وقت ما را محکوم نکن که به تو نصیحت نکردیم. بیانیه در واقع هم آب به آسیاب تسلیم طلبان و سرسپردگان امپریالیسم می ریزد و هم ضعف و سستی نویسندگان آن و بخش وسیعی از نیروهای روشنفکری جامعه را بر همگان آشکار می سازد. اینها همه جنبه های منفی "بیانیه تحلیلی" است، جنبه مثبت قضیه در این است که مرحله مبارزه لاجرم باید از حد و مرز چنین فراخوان ها و بیانیه هائی فراتر رود.